



گفت و گو با ابراهیم ابراهیمیان درباره بازنمایی فضاهای شهری در فیلم‌های سینمایی

هویت مکانی در فیلم‌ها گزاره مهمی است که کمتر به آن توجه می‌شود



بهناز شیربانی

بی‌شک ترسیم فضاهای شهری در فیلم‌های سینمایی امر مهمی است که غیر از ترسیم درست قصه، به‌مرور و طی سالیان می‌تواند به اسنادی مهم و قابل اعتنا در تغییر و تحولات شهری بدل شود. به نظر می‌رسد توجه به این گزاره سال‌هاست در سینمای ایران کم‌رنگ شده است. این نقطه‌نظر ابراهیم ابراهیمیان، کارگردان و نویسنده سینمای ایران است که نگاه متفاوتی نسبت به تصویر فضاهای شهر و معماری در سینمای ایران دارد.



نمی‌توان از این حقیقت چشم‌پوشی کرد که فضای فیلم‌های سینمایی یکی از ابزارهایی است که در طول زمان می‌تواند به اسناد مهمی از تغییر و تحولات فضاهای شهری بدل شود. سینما در این زمینه چطور می‌تواند کارکرد مؤثری داشته باشد؟

در ابتدا فکر می‌کنم بهتر است به دغدغه خودم در این زمینه رجوع کنم. پیش از اینکه وارد سینما شوم، معماری می‌خواندم و درواقع دانشجوی انصرافی معماری دانشکده شهرسازی یزد هستم. دغدغه معماری دارم و همیشه فکر می‌کنم اگر فیلم‌ساز نمی‌شدم، حتما آرشیتکت می‌شدم. شاید دلیل این علاقه از اینجا نشئت می‌گیرد که فضا و معماری برایم اهمیت زیادی دارد و به نظرم بخش زیادی از هویت هر فرهنگی را ادبیات و هنر می‌سازد. اما بخش بیرونی و بصری یک فرهنگ این است که چقدر به زیبایی فضایی که در آن قرار می‌گیریم اهمیت می‌دهیم. بی‌تردید معماری همیشه دغدغه تمام فرهنگ‌ها است. مثلا ببینید چطور کشوری مثل انگلیس یا کشورهای بلوک شرق و با فرانسه، معماری سال‌های گذشته خود را به‌خوبی حفظ کرده‌اند. قطعا بخشی از آن به دلیل درآمدزایی و گردشگری است، اما به نظرم بخش مهمی به دلیل حفظ نمادهای فرهنگی است. وقتی به فیلم‌های دهه ۷۰، ۸۰ یا ۹۰ اروپا رجوع می‌کنم، می‌توانم فضای سالیان گذشته آنها را لمس و درک کنم. بازسازی فضای زیستی شخصیت در فیلم‌نامه نکته مهمی است. جایی که شخصیت زندگی می‌کند و هویت و معماری جایی که در آن زیست می‌کند، برای مخاطب جذاب است. سعی می‌کنم در فیلم‌های خودم به معماری توجه ویژه‌ای داشته باشم. با فضایی که برای شخصیت‌هایم به لحاظ معماری ترسیم می‌کنم، بی‌اینکه توضیح اضافه بدهم، سلیقه شخصیت‌ها را به مخاطب نشان می‌دهم. مثل اینکه شخصیت، رنگ سبز یا خانه‌ای پر شکست دوست دارد. وقتی همه این موارد را در پس‌زمینه بصری یک خانه، کوچه یا شهر ببینم، بخشی اعظمی از ویژگی‌های شخصیت را بدون اینکه از بلندگو فریاد بزنم، برای مخاطب عینی

عجیبی مخاطب را پیوند می‌دهد با حال‌وهوایی که توصیفش سخت است. یا یک سطح انرژی که غیرقابل تعریف است و فقط باید آن را زیست کنی تا بفهمی دارای یک طعم ویژه است. با این حال حسش می‌کنی و در حافظه ما این حس وجود دارد. به نظرم این از هویت شهری-معماری آن دوران سرچشمه می‌گیرد. بد به حال ما که یک زمانی و سال‌ها بعد فیلم‌سازی بخواهد دهه ۹۰ ایران را ترسیم کند. قطعا اگر سالیان بعد مثلا کارگردانی قصد کند تهران حال حاضر را بازسازی کند، دچار خلا می‌شود. معماری و فضاهای شهری حال حاضر ما بسیار بی‌هویت است. به نظر من معماری از اندیشه، سلیقه و زیبایی‌شناسی نشئت می‌گیرد. با معماری می‌توان زیبایی‌شناسی یک نسل را تشخیص داد. متأسفانه در سینمای ایران فیلم‌سازان کمی وجود دارند که دغدغه آنها معماری و شهر است. شاید یکی دو نفر را می‌توان مثال زد که دغدغه معماری دارند که اگر به فیلم‌های آنها رجوع کنیم، می‌توانیم نکاتی دریافت کنیم.

فکر می‌کنید چرا در سینمای ما به این بخش بی‌اعتنایی شده است؟

با توجه به موانع و سانسور، هر روز از سینمای ما چیزی کم می‌شود. عموما فیلم‌سازان ما به بازار مصرف نگاه می‌کنند. بازار مصرف هم شتر گاو پلنگ است و نمی‌توان از طریق ذائقه مخاطب، تهیه‌کننده یا سرمایه‌گذار تشخیص بدهید که چه مسیری را باید طی کنید. ذائقه مخاطب سال‌هاست شکل دیگری پیدا کرده و ذائقه بیشتر تهیه‌کنندگان ما براساس اتفاقات گوناگون تغییر شکل داده شده است. وقتی به فیلم‌های عباس کیارستمی نگاه می‌کنیم، سلیقه، ذائقه و اصالت او برای همه عیان است. هر چند اساسا زنده‌یاد کیارستمی از کار در فضاهای بسته پرهیز داشت. ولی در فضاهای بیرونی می‌توان متوجه دغدغه‌مندی او شد. به‌طور مثال در فیلم «کلوز آپ»، حتی جای دوربین برای فضای شهری به دقت انتخاب شده است. حتی در پس‌زمینه هویت بصری برای فیلم‌ساز اهمیت دارد. برخی کارگردان‌های مستقل هم در این زمینه تلاش‌های خوبی انجام داده‌اند. بهرام توکلی از جمله فیلم‌سازانی است که دغدغه معماری دارد. وقتی فیلم‌هایش را می‌بینی متوجه می‌شوی لوکیشن‌ها کاملا با دقت و آگاهانه انتخاب شده است. هویت بصری در خدمت شخصیت است. فضایی که او می‌سازد برای مخاطب قابل پذیرش است و می‌تواند به آن رجوع کند که بستر تاریخی قصه‌ای که او روایت می‌کند چیست. در فیلم «من دیده‌گو مارادونا هستم»، لوکیشن خانه اهمیت ویژه‌ای دارد و درست انتخاب شده است. با یک دیواری که مدام جمله «دوغ آبجلی» در آن تکرار شده، جامعه مصرف‌زده را در معماری پهلوی ترسیم می‌کند. به نظرم سینمای ایران در حال حاضر در محتوا، عرضه و تولید ورشکسته است و بخش زیبایی‌شناسی که یک کارگردان باید به آن توجه کند کمتر شده است.

تا به اینجا بیشتر در مورد مخاطب داخلی صحبت کردیم. اما بخشی از فیلم‌های سینمای ما در بیرون از مرزها به نمایش گذاشته می‌شود و مخاطبی به تماشای آن می‌نشیند که اساسا ذهنیتی از فضای شهری ما ندارد و از طریق این فیلم‌ها آگاه می‌شود. فکر می‌کنید تا چه حد در به تصویر کشیدن چنین فضاهایی برای مخاطب غیر ایرانی موفق بوده‌ایم؟

به نظرم آدرس غلطی که سال‌ها جشنواره‌های خارجی به فیلم‌سازان ایرانی داده‌اند، باعث شده به سمتی برویم که فقط برای جایزه فیلم بسازیم. جشنواره‌های اروپایی به هر دلیل دوست ندارند زیبایی‌های ما را ببینند. معمولا برخی به فیلم‌های ایرانی که در جشنواره‌های دنیا دیده می‌شود، سپاه‌نامه می‌گویند. من به آن فیلم‌های اکزوتیک می‌گویم. فیلم‌هایی که کمی کاریکاتورگونه فقر را به تصویر می‌کشند. آدرس غلطی که سال‌ها این فستیوال‌ها به فیلم‌سازان ایرانی دادند، این است که برخی فیلم‌سازان به دنبال ایده‌هایی هستند که آدم‌های بدبخت و در تنگنا را تصویر کنند تا درام با آنها شکل بگیرد. اما باید دقت کرد که در طبقه متوسط و مرفه هم قصه شکل می‌گیرد. گویی فستیوال‌های دنیا هم دوست ندارند از ما غیر از فیلم‌هایی که فقر و بیچارگی را تصویر می‌کند چیزی ببینند. به نظرم مهم است فیلم‌هایی ساخته شود که اگر سالیان بعد به آن رجوع شد، به جز ایده و کانسپت، بتوان در آن فضای شهر و معماری دید. هویت مکانی در فیلم‌ها گزاره بسیار مهمی است که کمتر به آن توجه می‌شود. از نظر من مکان مقوله مهمی است، چراکه فرد را تعریف می‌کند. ای کاش در دانشگاه‌ها هویت بصری-شهری و معماری شهری برای چگونه فیلم ساختن آموزش داده شود. اینکه چطور می‌شود از فضاها درست استفاده کرد. فکر می‌کنم علاقه و توجه من به فضاهای شهری و معماری از آموخته‌های دوره معماری‌ام نشئت می‌گیرد و بالطبع بخش دیگری از آن غریزی و سلیقه‌ای است. شاید برخی از فیلم‌های پیش از انقلاب آثار خوبی نباشند، اما توجه مخاطب را به فضاهای شهری جلب می‌کند؛ چیزی که در سینمای حال حاضر کمتر می‌بینیم. معماری شهری در سینمای ما به حاشیه رفته و کم‌رنگ شده است. امیدوارم در این بخش شاهد اتفاقات بهتری باشیم. بخش‌های مهمی از سینما قابل تحلیل و بحث است، اما پرداختن به فضاهای شهری به یقین مبحث بسیار مهمی در سینمای ایران است.

وقتی فیلمی با حال و هوای دهه ۶۰ ساخته می‌شود، یعنی فیلمی که در آن دوران روایت می‌شود و فضاهایی بازسازی، حس نوستالژیک عجیبی مخاطب را پیوند می‌دهد با حال‌وهوایی که توصیفش سخت است. یا یک سطح انرژی که غیرقابل تعریف است و فقط باید آن را زیست کنی تا بفهمی دارای یک طعم ویژه است. با این حال حسش می‌کنی و در حافظه ما این حس وجود دارد. به نظرم این از هویت شهری-معماری آن دوران سرچشمه می‌گیرد. بد به حال ما که یک زمانی و سال‌ها بعد فیلم‌سازی بخواهد دهه ۹۰ ایران را ترسیم کند. قطعا اگر سالیان بعد مثلا کارگردانی قصد کند تهران حال حاضر را بازسازی کند، دچار خلا می‌شود. معماری و فضاهای شهری حال حاضر ما بسیار بی‌هویت است.